



رساله آداب العبادات شقیق بلخی*

تصحیح پل نویا
ترجمه نصرالله پورجوادی

مقدمه مصحح

رساله آداب العبادات شقیق بلخی** (ف. ۱۹۴ هـ ق/ ۸۱۰ م) شاید یکی از قدیم ترین رساله‌های صوفیانه باشد که ما می‌شناسیم. این رساله به یقین یکی از مهمترین رساله‌های صوفیانه است. چه ما را قادر می‌سازد تا منشأ پیدایش اصطلاحات خاص عرفان اسلامی را بشناسیم، از آنجا که این رساله مربوط به مرحله‌ای است که صوفیه برای بیان احوال و مواجید و تجربه‌های عرفانی خود چیزی جز قرآن در اختیار نداشتند. به عبارت دیگر، تجربه عارفانه شقیق بلخی از تفکر او در قرآن نشأ گرفته، و

هنوز هیچ اثری از تأثیر اصطلاحات و تعبیرات نظام فلسفی یا کلامی که بعداً در تصوف ایجاد شد در آن نیست.

در نیمه اول قرن دوم هجری، زاهدان کوفه و بصره و زاهدان خراسان از این حیث که واجبات شرعی (فرائض) و نوافل را به طور دقیق به جا می‌آوردند فرقی با هم نداشتند. این عبادات به یک سیر باطنی و معنوی منجر می‌شد که آن را به فعل الهی نسبت می‌دادند و آنها را فوائد می‌خواندند. با دریافت این فوائد، به کار بردن نامهای خاص برای آنها، و تثبیت آنها در اذهان، نخستین صورت یک تجربه عرفانی در اسلام پدید آمد. پس از آن، بتدریج این تجربه عرفانی شاخ و برگ پیدا کرد و موجب شد که صوفیه در این حرکت و سیر معنوی ترقیبی را مشاهده کنند که هر مرتبه از مراتب آن مقتضی وقتی بود. با تعیین این مراتب و درجات، عنوان دیگری به این فوائد داده شد و آن عبارت بود از منازل. از این به بعد اینها دیگر صرف فوائدی نبود که از جانب خدا اعطا شده بود - شرطی که هر تجربه عرفانی می‌بایست داشته باشد - بلکه هر یک مرتبه و منزلی بود در حرکت در راه معرفت یا وصول به حق (تحقق).

شقیق بلخی شاید نخستین کسی باشد که قبل از دارانی (ف ۲۱۵/۸۳۰) و ذوالنون مصری (ف ۲۴۵/۸۵۶) سیر معنوی را به سوی خداوند به نحوی بارز و متمایز مشخص کرده است. وی در این رساله که در اینجا به چاپ رسیده است، مسیر و مدارج این حرکت معنوی را یکی پس از دیگری به ترتیب نشان داده، و همچنین وضع معنوی روندگان را، که او اهل صدق می‌خواند، بیان کرده است. شقیق بخصوص معنای هر یک از حالات معنوی را از جهات انسانی و الهی و رابطه متقابل آنها را بازگو کرده است. وی در این مطلب اخیر جنبه باطنی کوشش زاهدانه انسان را باروشنایی که در هر منزل است نشان می‌دهد.

این رساله از روی یک نسخه خطی منحصر به فرد محفوظ در کتابخانه تویقایی، به نشانه «امانت» ۱۷۶۲، صفحات ۱۵۹ ب تا ۱۶۳ الف، تصحیح شده است. این مجموعه خطی دارای ۲۰۸ برگ و به قطع رقعی و به خط نسخ بسیار قدیمی و بدون تاریخ است. همه رسائل این مجموعه با یک خط نوشته شده است، خطی واضح و مشکول، چندانکه برای استنساخ و تصحیح آن به نسخه دیگری نیاز نیست. بجز رساله شقیق، چند اثر عرفانی دیگر در این مجموعه هست که ما آنها را در کتاب تفسیر قرآنی و اصطلاحات صوفیه (ص ۲۱۳، یادداشت ۴) معرفی کرده‌ایم.

آداب العبادات

قال ابو عقيل : حدثني احمد بن عبد الله قال : سمعت شقيقاً يقول :
ان المنازل التي يعمل فيها أهل الصدق اربع منازل : أولها الزهد – والثاني
الخوف – والثالث الشوق الى الجنة – والرابع المحبة لله . وهذه منازل الصدق .

I

ومبتدأ الدخول في الزهد أدب النفس بقطع الشهوات من الطعام والشراب على
القوت الكافي ، ومنعها من الشبع بالليل والنهار ، حتى يصير الجوع لها شعاراً
والطعام لها دناراً – ولا قوة الا بالله – فيجعل انفسه طعاماً معلوماً ، ويطرح مؤنة
الادام . ويجعل طعامه قوتاً ، ويجعل طعامه أكلتين : إن شاء غداء¹ وعشاء ،
وإن شاء عشاء وسحوراً ، إن اراد الصوم . والصوم أقوى وأسرع في السير .

ولا يجعل طعامه أكلة واحدة . فانه اذا اجتمع قوت يوم وليلة في وقت واحد ، ظلّ
يومه وعامة ليلته ليس هو جوع . فيطلع في تلك الحال الى فضول الشهوات ، ويغفل
جسده لاجتماع الطعام في بطنه . وامتلاء جوفه مُشغل لجسده عن العبادة والصلاة .

ولكن ليجوّع نفسه حتى يشتغل بالجوع عن التطلع الى فضول الشهوات
والتمني . فانه اذا كان في أول النهار أكل في ثلث بطنه او نصفه ، لم يزل
يريد الطعام ويشغل عن الفضول الى الليل . واذا كان بالليل ، أكل كما وصفتُ
النهار ، واشتغلت نفسه بشهوة الطعام الى الصباح ، ولا يتمنى ، فان التمني من
الشهوات ، ولا يتطلع اليها .

1 Ms : غذاء .

آداب عبادات

ابوعقیل گفت: احمد بن عبدالله مرا گفت: از شقیق شنیدم که گفت: منازلی که اهل صدق در آنها به عبادت می پردازند چهار منزل است: اولین آنها زهد است و دومین خوف و سومین شوق به بهشت و چهارمین محبت به خدا. و اینها منازل صدق است.

۱

و ابتدای ورود به زهد ادب نفس است، و از برای این منظور باید دست از شهوتهای نفس به خوردنیها و آشامیدنیها برداشت، و به آن مقدار از قوت که نیاز تن است بسنده کرد، و نفس را شب و روز باید از سیری منع کرد تا گرسنگی شعار او شود و طعام دثار او - و لا قوه الا بالله. پس [رونده در این منزل] باید مقدار معلومی از طعام برای خود قرار دهد و نانخورش را از قوت روزانه اش حذف کند. و طعام خود را قوت خود سازد. و طعام را در دو وعده بخورد: اگر خواهد يك وعده در بامداد و يك وعده در شب، یا اگر بخواهد روزه بدارد يك وعده در شب بخورد و يك وعده در سحرگاه. و روزه قوی ترین و سرعت بخش ترین عامل است در سیر [معنوی و عرفانی].

و نباید طعام خود را در يك وعده بخورد. زیرا اگر خوراك روز و شب در يك وقت با هم خورده شود، روز را و بیشتر شب را بدون گرسنگی می ماند. پس در آن حال متوجه شهوات زیاد گردد و بدن او به علت انباشته شدن غذا در شکم [از خدا] غافل شود و پُری اندرون او بدنش را از عبادت و نماز باز دارد.

ولیکن نفس باید خود را گرسنه نگه دارد تا بر اثر گرسنگی از روی آوردن به شهوات زیاد و آرزوها فارغ شود. و اگر در اول روز غذا خورد، به اندازه سه يك گنجایش شکم خود یا نیمی از آن بخورد، و پیوسته طعام خواهد و تا شب هنگام مشغول شهوات زیاد نباشد. و اگر در شب غذا خورد، همان گونه که در روز گفتیم بخورد. و نفسش تا صبح به شهوات مشغول شود، و چیزی آرزو نکند، چه آرزو کردن خود از شهوات است، ر نباید بدان توجه کند. و نشاید که بیش از سه يك شکم خود بخورد، و از این سه قسمت يك قسمت را از برای

وينبغي ان لا يأكل الا في ثُلُث بطنه . ويجعل الثلث الثاني والثالث للنَفَس والتسبيح ولقراءة القرآن . فأكلتان أقوى من أكلة واحدة واعظم للجسد . وان شهوة الفضول حب الدنيا .

فاذا مضى به يوم ، وقد علم الله منه صدق النية ، أخرج من قلبه طائفة من حب الدنيا ، وأدخل مكانها نور الزهد والجوع .

فاذا مضى به يوم آخر على ذلك ، يروض نفسه ويؤدبها ليقطع عنها شهوة الفضول ، اخرج من قلبه شهواتها . ولا يزال كل يوم يمرّ عليه يخرج الله من قلبه الظلمة ويدخل مكانها النور ، حتى يأتي عليه اربعون يوماً ، لم يبقَ من الظلمة في قلبه شيء الا أخرجه الله تعالى وجعل مكانه نوراً . فيصير قلبه نوراً يزهر ، قد تمكّن فيه نور الزهد .

فهو يومئذ في الدنيا لا يطلبها مع الطالبين ، ولا يتنافس فيها مع المنافسين ، وليس له في نعيمها أرب ، ولا الى ألفها طرب . قد هانت عليه . فهي مطروحة لديه . قد استراح من تعب الطلب ، وأراح نفسه من أنواع التعب . وليس تلقاه الا قوباً ، شيطاً ، قنوعاً ، غنياً ، قليل المهم ، عظيم الخطر . على وجهه بهاء العابدين ، وفي قلبه انوار الزاهدين ؛ فليس له في شيء من الدنيا حاجة الا في قوامه من العيش ، وهو خير من غيره . ساني ومطامات فرسني

هذه منزلة جميلة ، جيدة ، حسنة . فاذا صار هكذا ، فان شاء ، فليدم على ذلك حتى الممات . وان شاء ، فلينزّل منزلة الخوف من الزهد .

II

والزهد والخوف اخوان ، لا يتم واحد منهما الا بصاحبه . وهما كالروح والجسد مقرونان . لأن الزهد لا يكون الا بالخوف من الله . فلا يلزم العبدُ الزهدَ الذي هو الزهد ، حتى يلزم الخوف . واذا لزم الخوف ، اقترن به الزهد ، فصار زاهداً ، [والتقى] نور الخوف ونور الزهد .

نفس کشیدن و يك قسمت را هم برای تسبیح گفتن و قرآن خواندن بگذارد. و دو وعده خوردن از برای بدن مقوی تر و بهتر از يك وعده خوردن است. و شهوت زیاد هر آینه دنیا دوستی است.

و چون يك روز اینچنین بر او بگذرد، و خدای تعالی صدق نیت او را بداند، مقداری از حب دنیا را از دل او بیرون کند و به جای آن نور زهد و گرسنگی داخل کند.

و چون روز دیگری بدین منوال بر او بگذرد، نفس خود را ریاضت دهد و ادب کند تا شهوت را از آن بگسلد، شهوات نفس از دلش بیرون کند. و روز به روز خدا تاریکی را از دل او بیرون کند و به جای آن نور در آورد، تا چهل روز که بدین منوال بر او بگذرد، دیگر هیچ ظلمتی در دلش باقی نماند، مگر اینکه خدای تعالی آن را از دلش بیرون کرده به جای آن نور نهاده باشد. پس دل او نوری شود تابان، و نور زهد در آن متمکن گردد.

پس آنگاه او در دنیا است، ولی بر خلاف دنیا طلبان طالب دنیا نیست، و برخلاف رغبت-کنندگان به دنیا راغب دنیا نیست، و میلی به نعمتهای دنیا ندارد و به دوستی آن شادمان نمی شود. دلبستگی به دنیا ندارد. پس دنیا از چشمش افتاده است. از رنج دنیا طلبی فارغ شده و نفس او از انواع رنجها رسته. ظاهرش نیرومند و بانشاط، قانع و توانگر، خواهشهای او اندک و افکار او بزرگ. روشنایی عبادت کنندگان در چهره اش نمایان و نور زاهدان در دلش تابان. هیچ نیازی به چیزهای دنیا ندارد، مگر به قوام زندگی خود در آن. و او از همگنان خود بهتر.

این منزلتی است زیبا و خوب و نیکو. و چون مرد این چنین شد، اگر خواست می تواند تا پایان عمر در این منزل به سر برد. و اگر نخواست، می تواند از زهد به منزل خوف رود.

۲

زهد و خوف دو برادرند که هیچ يك بدون دیگری تمام نیست. همانند جان و تن به هم پیوسته اند، زیرا که اگر خوف از خدا نباشد زهدی نیست. پس بنده نمی تواند ملازم زهد باشد مگر اینکه ملازم خوف شده باشد. و چون ملازم خوف شد، با زهد قرین شود، پس آنگاه زاهد گردد، و بدین گونه نور خوف و نور زهد [با هم بتابند].

و بدایت خوف آن است که دل از مرگ آگاهی پیدا کند تا وقتی بدان دست دهد، و نفس را خشیتی پیدا شود از بهر خدای تعالی و دوری و فراق از او، تا جایی که خوف بر او چیره گردد،

ومبتدأ الخوف ان يلزم قلبه ذكر الموت حتى يرق ، ويلزم نفسه الخشية لله والخدر والفرق من الله ، حتى يخافه خوفاً كأنه يراه .

فاذا مضى به يوم واحد ، وهو آخذ في الرياضة والخوف لطلب منزلة الخوف ، نظر² الله اليه اذا علم منه النية والصحة فالزمه شيئاً من المهابة ، والزم قلبه نور الخوف . فاذا مضى به يوم آخر وهو على ذلك ، زاده الله مهابة ، وزاده في القلب نوراً . فصارت المهابة على وجهه² [حتى اذا تم له اربعون يوماً ، اكمل الله له المهابة بأسرها] ، فهابه الأهل والولد .

فهو حينئذ الخائف ، الحزين ، الذليل ، المسكين ، لا يلهو مع اللاهين ، ولا يسهر مع الساهين . دائم البكاء ، كثير الدعاء ، قليل النوم ، كثير الخوف . وجاره آمن مكره ، غير خائف لشربه . فلست تلقاه الا مهموماً ، خائفاً ، محزوناً ، مكروباً . لا ينفعه العيش من شدة الخوف وكثرة الحزن . فهو دائماً ليس يفتر عن الذكر ، ولا يقصر عن الشكر ، قد طرد خوفه الكسل ، لا يتبرم ، ولا يفتر ، ولا يمل . فاذا صار هكذا ، فقد نزل نفسه منزلة عظيمة ، جسيمة عند العامة . لانهم لا يعرفون غيرها ، ولا يبصرونها : فهي عند المبصرين أرفع المنازل .

فان شاء ، فليلزم حتى الممات ؛ وإن شاء ، فلينزل منزلة الشوق الى الجنة مع ما هو فيه من الزهد والخوف .

III

ومبتدأ الدخول في الشوق الى الجنة ان يتفكر في نعيم الجنة وما أعد الله فيها لساكنيها من أنواع الكرامة والنعيم والخدم ، ويشوق نفسه الى الحور العين والنعيم الدائم المقيم .

فانه اذا مضى به يوم ، وهو يكابد نفسه على الشوق ، وعلم الله منه النية الصحيحة في الاجتهاد ، سكن قلبه نور الشوق الى الجنة . فاذا مضى به يوم

(1) Ms : ونظر || (2) Ms : اعن هنا سقط . ويصلح ان يقال : « حتى اذا تم له ... بأسرها » وهو مستفاد من قوله ايضا .

چنانکه گویی او را به چشم می بیند.

و چون يك روز بدین منوال بر او بگذرد و او در طلب منزلت خوف دست در دامن ریاضت و خوف زند، خدای تعالی چون نیت و صحت او را بداند نظری بر او افکند. پس مهابتی بدو دست دهد و نور خوف بر دلش بتابد. و چون يك روز دیگر بر او بگذرد و او همین گونه بماند، خدای تعالی مهابت بر مهابت او افزایش دهد، و نور بر نور دل او بتابد. پس مهابت در رویش آشکار شود [تا چون چهل روز بدین گونه سپری شود، خدای تعالی مهابت او را به درجه کمال رساند] و در این هنگام است که زن و فرزند را از مهابت او ترسی پدید آید.

در اینجاست که او را خائف گویند، و حزین و ذلیل و مسکین. نه با لهُو کنندگان به لهُو بپردازد و نه با سهو کنندگان به سهو. پیوسته گریان است. دعایش به درگاه کبریایی بسیار، و خواب او اندک، و خوفش بسیار. همنوعانش از مکر او در امانند و کسی را از شرش هراسی نیست. هر زمان که به او بنگری، اندوهگین و خائف از خدا و غمگین و دردمندش بینی. شدت خوف و کثرت حزن زندگی را در نزد او بی ثمر کرده. و هماره نه در یاد خدا سستی ورزد، و نه در شکرش کوتاهی کند. دست خوف بر سینه تن آسانی زده، از عبادت نه به ستوه آید و نه سستی نماید و نه دلتنگی گیرد. در اینجاست که نفس او به منزلی عظیم فرود می آید. در چشم همگان بزرگ می نماید، چه ایشان را به غیر آن منزلی نبینند و نشناسند. و این نزد اهل بصیرت بالاترین منازل است.

پس اگر بخواهد تا باز پسین دم در این منزل بماند، و اگر نه به منزلی فرود آید که منزل شوق به بهشت است، منزلی که در آن از زهد و خوف اثری نیست.

۳

اولین قدم در منزل «شوق به بهشت» تفکر است در نعمتهای بهشتی و آنچه خدای تعالی از انواع کرامت و نعمتها و خادمان برای بهشتیان فراهم آورده است و نفس را به حوربان بهشتی و نعمتهای دائم و پایدار تشویق کند.

و چون روزی بر این منوال سپری شود و مرد نفس خویش را در آتش شوق بگدازد، و خدای تعالی درستی نیت را در کوشش او بداند، نور شوق به بهشت در دلش جایگزین شود. سپس چون روزی دیگر بگذرد، خدای تعالی بر نور او و شوق او به بهشت بیفزاید. و چون چهل روز بگذرد، نور شوق به بهشت در دل او به کمال رسد، شوق بر دلش چیره گردد و

آخر ، وهو على ذلك ، زاده الله من النور والشوق الى الجنة . حتى اذا تم له اربعون يوماً ، كتمل له نور الشوق الى الجنة في قلبه ، فصار القلب ، الغالب عليه الشوق ، وأنساه الخوف الذي كان في قلبه من الخوف ، وألقت عنه مؤنته من غير ان ينقص من نور الخوف شيء ولا فارقه .

فهو حينئذ المشتاق ، الشديد الحب ، العالم الغريب ، الدائم الاحسان ، الذي لا يروح لكسب المال ولا تشغله الاشغال ولا تخزنه المصائب ولا ترمضه النوائب . صادق المقال ، كريم الفعال . فليس تلقاه الا ضاحكاً ، مستبشراً بما في يديه ، غير بخيل ولا متان ، ولا هماز ولا لماز ، ولا تمام . هو الصوام القوام . فاذا صار هكذا ، فقد نزل منزلة أعظم وأشرف من منزلة الخوف . فان شاء ، فليدم عليه الى الممات ، وإن شاء ، فليزل منزلة المحبة لله .

IV

فان كثيراً من الناس جازوا منزلة الخوف والشوق الى الجنة ، فصاروا الى منزلة المحبة لله . فليس كل واحد يصير الى هذه المنزلة . لأنها أرفع المنازل وأشرفها وابهاها . ولا يصير الله الى هذه المنزلة أحداً إلا من تقوى قلبه عليها باليقين الصادق والفعال الفائق المطهر من الذنوب ، المبرأ من العيوب .

فاذا صيره الله الى هذه المنزلة ، كان في قلبه نور المحبة . فغلب عليه من غير ان يكون فارقه نور الزهد والخوف والشوق الى الجنة ، ولا نقص منها شيء . فيصير قلبه قد امتلاً حباً وشوقاً اليه وينسى ما كان فيه من الخوف والشوق الى الجنة ، كرامةً من الله ورحمةً ونوراً وانعاماً عليه .

ومبتدأ الدخول في محبة الله أن يلهم قلبه محبة ما أحب الله ، وبغض ما ابغض الله . حتى لا يصير شيء احب اليه من الله ومن رضاه . ومن ابتغى محبة الله ، نظر الله اليه ورحمه ، وألقى اليه المحبة¹ .

(1) قرآن ٢٠ : ٢٩ .

خوفی که در دل داشت به دست فراموشی سپارد، و سختی آن از او دور شود، بی آنکه در نور خوف نقصانی پدید آید یا از او دور شود.

در اینجا است که او را مشتاق و شدید‌الحب گویند. دانای غریب است و دائم الاحسان. نه کسب مال دلش را شاد گرداند و نه به چیزی جز خدا مشغول شود. نه از مصائب محزون گردد و نه از سختیها بی تاب. در گفتار صادق است و در کردار بخشنده. چهره اش همیشه خندان است و از هر چه دارد شادمان. نه بخل ورزد و نه منت نهد. نه عیبجویی کند و نه بدگویی و نه سخن چینی. پیوسته روزه‌دار است و نمازگزار. و چون بدینجا رسد، به جایگاهی فرود آمده است عظیم تر و شریفتر از منزل خوف.

پس اگر خواهد تا واپسین دم حیات در این منزل بماند، و اگر نه به منزلی دیگر فرود آید که منزل محبت و دوستی خداست.

۴

بسا مردمی که از منزل خوف و شوق به بهشت فراتر رفته به منزل دوستی خدا فرود آمده‌اند. اما هر کس را بدین منزل راه ندهند، چه این منزل بلندترین جایگاهها و شریفترین نورانی ترین آنهاست. و هیچ کس را خدای به این منزل نبرد مگر اینکه نخست دل او را با یقین صادق و کردار برتر نیرو بخشیده باشد، کرداری پاک از گناه و مبرای از عیب.

پس چون خدای تعالی کسی را بدین منزل رساند، نور محبت در دلش بتابد. پس [این نور] بر او چیره گردد، بی آنکه میان او و نور زهد و خوف و شوق به بهشت جدایی افگند یا از روشنایی آنها بکاهد. پس دل او لبریز از دوستی و شوق به سوی خدا گردد، و آنچه از خوف و شوق به بهشت با خود داشت همه را به دست فراموشی سپارد. و این بخششی است و رحمتی و نوری و پاداشی از خدا به وی.

و اولین قدم در راه محبت خدای آن است که محبت آنچه خدا دوست دارد در دلش جای گیرد و از هر آنچه خدا بیزار است بیزار گردد، تا جایی که هیچ کس و هیچ چیز نزد او محبوب تر از خدا و آنچه رضای خدا در آن است نباشد. و هر که دل در دوستی خدای بندد، خدای تعالی نیز او را منظور نظر و مرحوم رحمت خویش سازد و دوستی خود را بر او افگند (تا هر که او را ببیند دوستی او را در دل گیرد).

پس از آن چون روزی دیگر بدین منوال سپری شود، خدای تعالی بر محبت او بیفزاید تا

فاذا مضى عليه يوم آخر ، وهو في ذلك ، زاده الله محبة حتى يصير حبه في قلوب الملائكة وقلوب العباد ، وذلك تمام اربعين يوماً . فاذا خلصت نيته ، فهو يومئذ المحبوب ، الكريم ، المقرب ، المهذب ، الحلیم ، السهل ، الكثير البر ، الزكي ، المتجاني عن الفواحش ، الزاهد في الرئاسة . وليس تلقاه الا مبتسماً ، حليماً ، كريماً ، مهذب الاخلاق ، طيب المذاق ، ليس بالعابس ، حسن البشر ، طيب الخبر ، محاب الذنوب ، مخالف الكذابين ، لا يسمع الا فيما يحب الله . قد أحبه من سمع به او رآه . وذلك بحب الله عز وجل إياه .

فمثل نور الزهد والخوف في القلب كمثل كوكب يُنظر اليه وهو يتلأأ . فبينما هو ينظر اليه ، اذ طلع القمر ، فيُطفأ نور الكوكب من غير ان يطفأ الكوكب . ولا الكوكب يبرح من مكانه . فكذلك نور الشوق يغلب نور الخوف والزهد ، من غير ان ينقص من نورهما شيئاً .

ومثل نور الشوق مع نور المحبة كمثل القمر الطالع . فبينما هو ينظر اليه ، اذ طلعت الشمس ، فأطفت نوره ، والقمر من مكانه لم يبرح . ولم ينقص من نوره شيء . فكذلك نور المحبة لله أقوى الانوار وأعلاها على العبادة .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه جامع علوم انسانی
 Version abrégée

باب منازل الصدق

قال ابو عقيل : حدثني احمد قال : سمعت شقيقاً يقول : المنازل التي يعمل فيها أهل الصدق اربع ، وأهل الصدق ثلاثة اصناف :

منهم من هو بمنزلة الزهد والخوف ، لا يخرجون منها ولا يعرفون غيرهما . وصنف منهم في منزل الشوق الى الجنة لا يعرفون فوقها منزلة ، ولا يخرجون منها . وصنف منهم قد قطعوا المنزلين الى الله جميعاً . فصاروا في رَوْح الله ورحمته ، وصارت

جایی که دوستی او در دل فرشتگان و بندگان خدا افتد. این چهل روز باشد. پس [از این مدت] چون نیت او پاک شد، محبوب شود. در اینجا است که او کریم است و مقرب، پاک است و بردبار. [با خلق خدا] به آسانی بسازد و نیکی بسیار کند. گرد زشتی از دامنش زدوده و از بدی دوری گزیده باشد. در ریاست زاهد باشد. چهره اش همیشه خندان باشد. با دیگران بردبار و بخشنده باشد. اخلاقش پسندیده و ذوقش پاکیزه باشد. هیچ کس چهره او را عبوس نبیند. نکوروی و خوش خیر باشد. از گناه بر کنار و با دروغ زنان مخالف باشد. به هیچ سخنی گوش ندهد مگر اینکه دوستی خدا در آن باشد. هر که به سخن او گوش دهد یا دیدار او را بیند محبتی را در دل گیرد. و این همه از پرتو دوستی خداست با او.

و نور زهد و نور خوف در دل مانند ستاره درخشانی است که نظر مردم بدان افتد، و در آن هنگام که بدان می نگرند، ماه بر آید. پس نور آن ستاره [در پرتو ماه] ناپدید شود، بی آنکه ستاره خود به تاریکی گراید یا مکان خود را ترک گوید. همچنین است نور شوق که بر نور خوف و نور زهد غالب گردد بی آنکه از نور آنها چیزی بکاهد.

و نور شوق با نور محبت مانند ماه تابان است. در آن هنگام که به ماه می نگرند ناگهان خورشید طالع می شود و ماه ناپدید می گردد، در حالی که ماه در مکان خود همچنان باقی است و نور آن کاهش نیافته است. همچنین است نور محبت خدا که قوی ترین و عالی ترین نورهایی است که بر بندگان می تابد.

[روایت مختصر]

باب منازل صدق

ابوعقیل گفت: احمد به من گفت: از شقیق شنیدم که: منازلی که اهل صدق در آن به عمل می پردازند چهار منزل است، و اهل صدق خود بر سه دسته اند:

دسته اول کسانی اند که در منزل زهد و خوف به سر می برند. از این دو منزل بیرون نمی روند و منزلی جز آنها نمی شناسند، و دسته دوم کسانی اند که در منزل شوق به بهشت به سر می برند و منزلی در ورای آن نمی شناسند و از آن بیرون نمی روند. و دسته سوم کسانی اند که همه منازل را به سوی خدا یکی پس از دیگری پشت سر می گذارند، پس به آسایش و رحمت خدا می رسند و دلهایشان به پروردگارشان تعلق می گیرد و چون به خلوت می روند از لذت مناجات با او بهره مند می گردند و دلهایشان آکنده از امید به رحمت و لطف خدا می گردد.

قلوبهم معلقة برهبهم يتلذذون بمناجاته اذا خلوا به ، ويعرضون على قلوبهم ما يرجون من رحمته وملاطفته . وهو الغالب على قلوبهم . هو في الدنيا أنسهم وسكونهم وسرورهم وفرح قلوبهم .

فاذا اردت ان تبصر بقلبك نور الله فارفع عن قلبك خمسة¹ أشياء : أوطن رد المظالم ، والثانية تقديم الفضل من القوت ، والثالثة ان تخالف هواك في جميع ما لا يكون لله فيه رضاً ، والرابعة ان لا تخاف الفقر ، والخامسة ان لا تبالي ما ما قال الناس فيك من خير او شر .
وعند ذلك يحبي قلبك وتنظر بنور الله تعالى .



و این چنین است که خدا بر دل‌های ایشان غالب می‌شود. مایه انس و سکون و سرور و شادی دل‌هایشان در دنیا کسی جز خدا نیست.

پس اگر تو نیز خواستار آنی که [چشم] دلت به نور خدا روشن شود، دل خود را از پنج چیز سبک گردان: اول ردّ مظالم، و دوم مقدم داشتن فضل بر قوت، و سوم مخالفت هوای [نفس] در همه چیزهایی که رضای خدا در آنها نیست، و چهارم بیمناک نبودن از فقر، و پنجم بی‌اعتنا بودن به آنچه مردم در باره تو می‌گویند، خواه خوبی تو باشد و خواه بدی تو. و با اینهاست که دل تو زنده و به نور خدای تعالی بینا می‌گردد.

یادداشت‌های مترجم

* این رساله یکی از سه رساله‌ای است که بل نویا (Paul Nwya) تصحیح و در کتاب ذیل چاپ کرده است. *Trois œuvres inédites de mystiques musulmans, Saqīq al-Balkhī, Ibn 'Atā, Niffari, Dar el-Machreq éditeurs, Beyrouth.*

رساله آداب العبادات کوتاه‌ترین رساله این مجموعه است. دومین اثر این مجموعه، تفسیر این عطا، را که از حقایق التفسیر ابو عبدالرحمن سلمی برگرفته شده است، ان‌شاء الله در مجموعه‌ای که مشتمل بر رسائل چاپ شده سلمی (به استثناء طبقات الصوفیه) است چاپ خواهم کرد.

* ابو علی شقیق بن ابراهیم بلخی يك از زهاد و دانشمندان و متفکران ایرانی است. وی اصلاً اهل بلخ بود و بیشتر عمر خود را نیز در همین شهر گذراند. در جوانی به تجارت اشتغال داشت و به همین منظور به نقاط دیگر، از جمله به شهرهای ترکستان، سفر می‌کرد. در جوانی به تحصیل علوم پرداخت و به قول هجویری همه علوم شرعی و معاملاتی و حقیقتی را فرا گرفت. بر اثر يك حادثه مهم معنوی، انقلابی روحی به وی دست داد و از تجارت و اشتغالات دنیوی توبه کرد و به زهد و تصوف روی آورد. بیست سال لباس پشمین (صوف) بر تن کرد. از قول او نقل کرده‌اند که گفت «بیست سال در قرآن غور کردم تا موفق شدم میان دنیا و آخرت تمیز دهم». و نقل کرده‌اند که گفت: «آداب طریقت را از اهل معرفت گرفتم» (فضائل بلخی). عطار از قول او گوید: «یک هزار و هفتصد استاد را شاگردی کردم و چند اشتر از کتاب حاصل کردم و دانستم که راه خدای در چهار چیز است: یکی امن در روزی، دوم اخلاص در کار، سوم عبادت شیطان، چهارم ساختن مرگ». تأکید او همواره بر زهد و توکل بود. مردم را نصیحت می‌کرد که از دنیا بر حذر بایستد که شما را هلاک نکند؛ و می‌گفت رزق هر کس به او می‌رسد.

سفری به حج رفت و در این سفر همشهری خود ابراهیم ادهم را ملاقات کرد. بعضی گفته‌اند که وی طریقه خود را از ابراهیم ادهم گرفت. در بغداد به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) رسید (رساله قشیری). با هارون الرشید هم در مجلسی به گفتگو پرداخت (تذکره الاولیاء). همراه ابو یوسف به ملاقات ابو حنیفه رفت (فضائل بلخی). سه ماه در مدائن ماند در خدمت و رقابین عمر ویشکری مدائنی محدث (فضائل بلخی). با واسطه یکی از مریدان گفتگویی با ابویزید بسطامی داشت. در سمرقند نیز مجلس می‌گفته است (تذکره الاولیاء).

زبانش فارسی بود، ولی عربی را هم آموخته بود و احتمالاً ترکی هم می‌دانست. با فارسی زبانان به فارسی سخن می‌گفت و با عربی زبانان به عربی نصیحت می‌کرد (حلیة الاولیاء). در جوانی شعر می‌گفت، ولی بعداً توبه کرد و آن را کنار گذاشت. سلمی گوید که گمان کنم که او نخستین کسی است که در خراسان در علوم احوال سخن گفته است (طبقات). ظاهراً نخستین کسی است که در خراسان به نوشتن رسائل و کتب اهتمام ورزیده است. هجویری گوید «وی را تصانیف بسیار است اندر فنون علم». تفسیر قرآن، حدیث، و تصوف موضوعات این تصانیف بوده است. سخنانی که سلمی و ابونعیم اصفهانی و هجویری و قشیری از قول او نقل کرده‌اند در زهد و توکل و صبر و تفکر و معرفت و حکمت است. آراء وی در تصوف نظری و بخصوص مسائل ما بعد طبیعی برای شناخت ریشه‌های تفکر اسلامی در ایران بسیار مهم است. نظر او درباره نور (نور قرآن، نور محبت، نور زهد، نور شوق و غیره) تا حدودی بذرا افکار متفکران ایرانی قرنهای بعد، بخصوص ابوحامد محمد غزالی و عین القضاة همدانی و شیخ اشراق را نشان می‌دهد.

علاوه بر مجاهدات نفسانی، و به رغم تأکیدی که بر ترک دنیا و زهد داشت، از لحاظ اجتماعی شخصی کاملاً فعال بود. به مریدان می‌گفت اگر می‌توسید که ممکن است بر اثر غلبه شهوت مرتکب فعل حرام شوید، ازدواج کنید. خودش هم ازدواج کرده بود و فرزندی داشت به نام محمد. هر روز کار می‌کرد، دو مرده و سه مرده، «همه را بر اصحاب نفقه کردی» (فضائل بلخ). مهمان را محبوب‌ترین کس نزد خود می‌دانست. بیرون خود را از همسپنی با اغیا منع می‌کرد. در راه تبلیغ اسلام نه تنها مجالس درس و نصیحت داشت و کتاب می‌نوشت، بلکه حتی پیش از توبه کردن، به بتخانه‌ها و آتشکده‌ها می‌رفت و بت پرستان (بوداییان) و گبران و غیر مسلمانان دیگر را به اسلام دعوت می‌کرد. روی هم رفته با صاحبان ادیان دیگر با تساهل رفتار می‌کرد، و این شاید نتیجه خصلت بازرگانی او بود. معتقد بود که مؤمن در طلب علم و حکمت باید به هر دری بزند. از قول بیغمیر نقل می‌کرد که «حکمت گمشده مؤمن است، هر جا که بود، حتی نزد کافر، باید آن را بجوید» (تذکرة الاولیاء). با همه این احوال، در راه حفظ اسلام اهل مبارزه بود و عاقبت نیز در ترکستان هنگامی که با کفار جهاد می‌کرد در سال ۱۹۴ به شهادت رسید.

برای شرح احوال و اقوال شقیق رجوع کنید به: سلمی، طبقات الصوفیه (لیدن، ۱۹۶۰)، ص ۵۴ تا ۶۷؛ ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۵۸ تا ۷۳؛ هجویری، کشف المحجوب (چاپ ژوکوفسکی)، ص ۹-۱۳۸؛ ترجمه رساله قشیری (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۸-۳۶؛ عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۷-۸۶؛ عطار، تذکرة الاولیاء (تهران، ۱۳۵۵)، ص ۹-۲۳۲؛ فضائل بلخ (تهران ۱۳۵۰)، ص ۱۲۹ تا ۱۴۲.

اشاراتی هم در کتابهای ذیل شده است: ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۱؛ ابن شاکر الکتبی، فوات الوفيات (قاهره ۱۹۵۱)، ص ۶-۳۸۵؛ الشعرائی، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۸۸-۸۹؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴۱؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۹؛ ابن اثیر، کامل، ذیل سنه ۱۹۴؛ یافعی، مرآة الجنان؛ ابن جوزی، صفة الصوفیة، ج ۴، ص ۱۲۳.